

# پژوهش نامه قرآن و حدیث

Pazhouhesh Name-ye Quran Va Hadith

No. 26, Spring & Summer 2020

شماره ۲۶، بهار و تابستان ۱۳۹۹  
صص ۱۱۳-۱۳۹ (مقاله پژوهشی)

## کارکرد معنایی و بلاغی مفاهیم هم‌نشین توافقی و تقابلی «انفاق» در قرآن کریم

کبری راستگو<sup>۱</sup>، زهره قربانی مادوانی<sup>۲</sup>

(تاریخ دریافت مقاله: ۹۹/۱/۱۲ - تاریخ پذیرش مقاله: ۹۹/۲/۱۴)

### چکیده

رویکرد معناشناسی همزمانی (توصیفی) تلاشی در جهت بازنمایی واژه‌ها و روابط آن‌ها که در ذهن انسان‌ها وجود دارد، محسوب می‌شود. بدین تصور، نوشتار حاضر ضمن کاربست این رویکرد، درصدد ارائه تحلیلی توصیفی از مفهوم انفاق و تبیین کارکرد معنایی و بلاغی مفاهیم هم‌نشین از این موضوع است که بعضاً طی رابطه‌ای توافقی و یا تقابلی در مجاورت مفهوم انفاق استعمال شده‌اند. بررسی داده‌های قرآنی حکایت از آن دارد که واژگان «احسان»، «اطعام»، «صدقه»، «الحاف» و «احفاء» از جمله واژگان هم‌نشین توافقی انفاق به‌شمار می‌آیند و واژگان «اکل باطل»، «کنز»، «بخل» و «شح» از جمله واژگانی هستند که در رابطه‌ای تقابلی با انفاق هم‌نشین شده‌اند. همچنین روابط این واژگان با انفاق بر پایه مؤلفه‌های معنایی، تشابه یا تقابل اهداف، و سیاق و اشتراک در تعلقات قابل تشخیص است. ضمناً هر یک از واژگان با کارکرد مبالغه، یا تحلیل روان‌شناختی و تبیین جهان‌بینی استعمال شده‌اند. نیز میان هم‌نشین‌های مذکور با مفهوم انفاق، روابطی نظیر رابطه کنشی ایجابی و سلبی، سببی و عموم و خصوص برقرار است. وانگهی کشف روابط مفهومی میان این واژه‌ها با مفهوم انفاق، دلبلی بر کاربست حکیمانه و هدفمند واژگان در قرآن کریم به‌شمار می‌آید.

کلیدواژه‌ها: معناشناسی، محور هم‌نشینی، انفاق، قرآن، کارکرد معنایی و بلاغی.

۱. استادیار زبان و ادبیات عربی دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم، دانشکده علوم قرآنی مشهد، ایران؛

rastgoo@quran.ac.ir

(نویسنده مسئول)؛

zghorbani@atu.ac.ir

۲. استادیار زبان و ادبیات عربی دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران؛

## ۱- بیان مساله

قرآن کریم یک مجموعهٔ اتفاقی و تصادفی از کلمات منعل از کلمات دیگر و بدون نظم و قاعده نیست؛ بلکه واژه‌های آن معنای محسوس و ملموس خود را از مجموع دستگاه ارتباطی که با هم دارند، به دست می‌آورند (ایزوتسو، ۲۴-۲۵) به طوری که اگر خارج از این نظام و بدون لحاظ بافت و سیاق آیات در نظر گرفته شوند، هرگز آن معنا را در بر نمی‌گیرند. از این رو بسیاری از زبان‌شناسان معاصر، فهم درست و دقیق مفاد و معانی واژه‌ها، بویژه متون دینی همچون قرآن را منوط به قرار گرفتن این کلمات در یک نظام مرتبط معنایی می‌دانند.

در میان مفاهیم و واژگان کلیدی قرآن، «انفاق»<sup>۱</sup> مفهوم مهمی است که خداوند، مومنان را به تحصیل ملکهٔ آن مکلف می‌دارد و آیات متعددی آن را توضیح و تبیین می‌کند. این مفهوم همراه با مفاهیم نزدیک به خود، حوزهٔ معنایی خاصی را شکل داده است که بخشی از جهان‌بینی قرآنی را به نمایش می‌گذارد.

مفهوم انفاق در قرآن کریم، به لحاظ معناشناسی، رابطهٔ عمیقی با ایمان به خدا دارد؛ به طوری که رسالت برخی آیات و سوره‌ها همچون سورهٔ مبارکهٔ حدید تنها توضیح این مساله است. هم‌اوردی ایمان و انفاق در سراسر این سوره حکایت از آن دارد که کمال ایمان در التزام عملی مسلمان به انفاق در راه خداست (عزیزی‌برقویی، ۲۴). مفهوم انفاق به واسطهٔ همین اهمیت در زیرمجموعهٔ ایمان به یک حوزهٔ معنایی مستقل تبدیل می‌شود و خود میدان‌های واژگانی کوچک‌تر معنایی را تشکیل می‌دهد. براین اساس، نوشتار حاضر

۱. مقالات «بررسی تطبیقی دو مفهوم نفاق و انفاق در قرآن کریم» (۱۳۹۳) نوشتهٔ الهه شاه‌پسند و هدی تیزابی مشهدی، و «بررسی تصاویر هنری انفاق در نهج‌البلاغه» (۱۳۹۴) نوشتهٔ مرتضی قائمی و آزاده بیات از جمله تحقیقاتی به‌شمار می‌آیند که با رویکردی کلاسیک در موضوع انفاق به نگارش درآمده است. همچنان‌که مقالهٔ «تجلی اعجاز ادبی قرآن در معناشناسی واژهٔ انفاق» نوشتهٔ بی‌بی حکیمه حسینی، زهرا صادقی‌منش و شیما پویانزاد (۱۳۹۵)، گرچه از اصطلاح معناشناسی در عنوان سود جست است لکن در متن، چیزی جز فهرست کردن واژگان مترادف و متضاد مفهوم انفاق نیست.

می‌کوشد به منظور ارائه سازوکارهایی جهت نمایاندن لایه‌های مختلف معنا و مطالعه روشمند و علمی نسبت به روابط مفهومی موجود بین واژگان قرآنی ضمن کاربرست رویکرد هم‌زمانی/ توصیفی به بررسی مفهوم انفاق و مفاهیم مرتبط با آن در محور هم‌نشینی پردازد و به سوالات ذیل پاسخ گوید:

۱. واژگان توافقی و تقابلی مفهوم انفاق در محور هم‌نشینی کدامند؟

۲. رابطه معنایی بین مفهوم انفاق و سایر مفاهیم توافقی و تقابلی هم‌نشین آن چیست؟

۳. کارکرد بلاغی انفاق و مفاهیم توافقی و تقابلی هم‌نشین آن چیست؟

## ۲- بخش نظری پژوهش

### ۲-۱. معناشناسی

کاربست معناشناسی<sup>۱</sup> بدون قیود «منطقی»، «فلسفی»، «روان‌شناسی» و... بر معناشناسی زبانی<sup>۲</sup> دلالت دارد؛ یعنی شاخه‌ای از زبان‌شناسی که به مطالعه معنا در نظام زبان می‌پردازد (لاینز، ۱۹).

فردینان دو سوسور<sup>۳</sup> - زبان‌شناس برجسته سوئیسی - در مطالعات زبان‌شناسی و بررسی تغییرات واحدهای زبانی و معانی آن‌ها دو رویکرد هم‌زمانی<sup>۴</sup> و در زمانی<sup>۵</sup> است. به بیان دیگر در معناشناسی هم‌زمانی (توصیفی<sup>۶</sup>) عامل «زمان» لحاظ نمی‌گردد و تغییر معنا در طول تاریخ بررسی نمی‌شود و صرفاً «تفاوت»ها و تمایزات میان معانی در یک مقطع زمانی مشخص مورد مطالعه قرار می‌گیرد و نظامی ایستایی از کلمات به دست آید. و در راستای رویکرد در زمانی (تاریخی<sup>۷</sup>) «تغییرات و دگرگونی‌ها»یی که در گذار زمان بر زبان و معنا حادث می‌شود به بوته بررسی و تحلیل درمی‌آید (روبینز، ۴۱۸؛ کالر، ۳۷؛ پیاژه، ۹۳).

1. Semantics  
2. Linguistic semantics  
3. Ferdinand de Saussure  
4. Synchronic  
5. Diachronic  
6. Descriptive  
7. Historical

## ۲-۲. محور همنشینی و جانشینی

سوسور اصولی را که تعیین‌کننده ساخت درونی زبان است، به دو محور همنشینی و جانشینی تقسیم می‌کند. برای اینکه واژگان یا نشانه‌های زبانی بتوانند پیامی را برسانند، باید به‌گونه‌ای بر روی یک محور افقی در کنار همدیگر بنشینند که تکمیل‌گر معنای کلام باشند و امکان حذف یکی و جانشینی دیگری وجود نداشته باشد. به این محور، محور همنشینی می‌گویند (بی‌یورش، ۵۷) و به باهم‌آیی واژه‌ها ارتباط ترکیبی یا پیوسته عناصر زبانی، رابطه همنشینی<sup>۱</sup> اطلاق می‌شود (شعیری، ۱۰۹). فرایند همنشینی در یک زبان به تاثیرگذاری معنایی واحدهای همنشین شده بر یکدیگر می‌انجامد و واحدها تابع فرایند افزایش معنایی یا کاهش معنایی قرار می‌گیرند (صفوی، ۸۴). با پیدایش این رابطه، هر واژه در ارتباط با واژه‌های دیگر همنشین سنجیده می‌شود. همنشینی واژگان ممکن است در قالب صفت، حال، تمیز، متعلق و متعلق، نحوه اسناد و... باشد (شریفی، ۳۸).

افزون بر محور همنشینی، دو واژه در محیطی خاص می‌توانند بر روی یک محور عمودی به جای یکدیگر به کار روند (پالمر، ۱۵۹) که شامل شباهت‌های «بالقوه» است (گیررتس، ۱۴۱). به این محور، محور جانشینی گویند و رابطه انتخابی و جایگزینی میان هر یک از الفاظ زنجیره کلامی را با الفاظی که می‌توانند جایگزین آن‌ها شوند (بی‌یورش، ۵۷)، رابطه جانشینی<sup>۲</sup> می‌نامند.

## ۲-۳. چپستی انفاق

انفاق از ریشه «نَفَقَ» می‌باشد که از قدیم در زبان عربی به دو معنا استعمال می‌شده است: در معنی اول عبارت بود از قطع شدن و از بین رفتن؛ از این رو گفته می‌شد: «نَفَقَتِ الدَّابَّةُ نَفَقاً»؛ یعنی حیوان مرد و نیز «نَفَقَ السَّعْرُ نَفَقاً» به این معناست که قیمت افزایش یافت، زیرا راکد نمی‌ماند و در جریان است؛ نفقه نیز از این جهت نفقه نامیده شده که در حال گذشت و جریان است.

1. Syntagmatic axis  
2. Paradigmatic axis

و در معنی دوم عبارت بود از پنهان کردن و یا چشم‌پوشی از چیزی؛ از این معنا واژه «النَّفَق» به معنی سوراخ یا تونلی است که موش برای خود می‌سازد. از مشتقات این اسم، «نفاق» است؛ بدین معنی که صاحب نفاق یا به اصطلاح منافق، خلاف آنچه در ظاهر عمل می‌کند، مسایلی را پنهان می‌دارد. به تعبیر بهتر، او در حالت مخفیانه از حوزه ایمان خارج می‌شود (ابن فارس، ۴۵۴/۵).

راغب نیز «نفق الشَّيء» را به معنی گذشتن و فانی شدن آورده است که با معنی نخست ابن فارس مطابقت دارد (راغب اصفهانی، ۳۸۵/۴). در این میان نویسنده «التحقیق» نظر دیگری دارد که بر طبق نظر وی، مولفه اساسی ریشه «نفق»، نیستی و نهایی است که در جریان رخ می‌دهد. در نتیجه نفقه، مرگ حیوان، حرکت منقطع و هر آنچه که در آن جریان و حرکتی باشد و سپس پایان یابد، از مصادیق آن خواهد بود. همچنین در بخش دیگری از سخن خود می‌گوید: مفهوم «نفاق» و «منافقه» به لحاظ وجود حرکتی غیرثابت است که می‌گذرد و تمام می‌شود. نیز واژه «نافقاء» یعنی سوراخ موش را از این ریشه می‌داند زیرا موش در آن حرکت می‌کند و از آن خارج می‌شود (مصطفوی، ۲۳۰/۱۲). و به لحاظ اصطلاحی مفهوم «انفاق»، عبارت است از خرج مال در راه خدا اعم از واجب و مستحب (راغب اصفهانی، ۳۸۵/۴).

### ۳- بخش تطبیقی پژوهش

در فضای قرآنی، انتخاب واژگان هم‌نشین براساس شدت و ضعف ارتباط آن‌ها با یکدیگر و بر پایه یک‌سری اصول تبعی مربوط به معناشناسی زبانی مانند هم‌معنایی، چندمعنایی، جزء واژگی و تقابل و شمول معنایی و... صورت می‌گیرد. با مروری سریع در آیات مشتمل بر ماده انفاق، می‌توان به گستردگی هم‌نشین‌های این ماده در گفتمان قرآنی پی برد. اما از آنجا که مجال برای بحث چندان متسع نیست، به شماری از مفاهیم هم‌نشین توافقی و تقابلی این ماده از باب تمثیل و نه احصاء اشاره می‌شود. گزینش این مفاهیم، با

هدف عرضه حوزه معنایی انفاق به گونه‌ای است که در این حوزه روابط مختلف مفاهیم توافقی و تقابلی با انفاق به مخاطب شناسانده شود. براین اساس مفهوم احسان، بخل و شح به عنوان مهم‌ترین هم‌نشین‌های سببی ایجابی و سلبی در رابطه با انفاق و انفاق‌کننده انتخاب گردید. نیز اطعام و صدقه پرکاربردترین مفاهیم منتخب در رابطه عموم و خصوص با انفاق هستند و کنش ایجابی صاحبان سرمایه (اندک یا زیاد) را نشان می‌دهند. احفاء و الحاف مهم‌ترین مفاهیمی هستند که رفتار انسان‌های نیازمند انفاق را تبیین می‌کنند و اکل باطل و کنز به عنوان مهم‌ترین واژگان هم‌نشین منتخب تقابلی بر کنش منفی سرمایه‌داران دلالت دارند.

### ۳-۱. مفاهیم توافقی هم‌نشین انفاق

رابطه هم‌نشینی به معنای در کنار هم آمدن مفاهیم کلام است به نحوی که ارتباط معنایی میان آن‌ها احساس شود. براین اساس، از مهم‌ترین عناصر هم‌نشین با انفاق در خوشه توافقی می‌توان به واژگان «احسان»، «اطعام»، «صدقه»، «الحاف» و «احفاء» اشاره کرد. در میان این کلمات، مفهوم احسان یک هم‌نشین منبعی یا سببی به شمار می‌آید و دو مفهوم اطعام و صدقه هم‌نشین‌های ابزاری مفهوم انفاق هستند. همچنان‌که الحاف و احفاء نیز دو هم‌نشین واکنشی قلمداد می‌شوند.

### ۳-۱-۱. احسان

یکی از موضوعاتی که در هم‌نشینی انفاق قرار می‌گیرد، واژه «احسان» است. احسان مصدر باب افعال به معنی نیکی کردن، از ریشه حسن است که به قول ابن‌فارس (۵۷/۲) ریشه تک‌معنایی دارد و مخالف زشتی است. مشتقات این واژه، در وصف آن دسته از امور دینی و دنیوی به کار می‌رود که به سبب داشتن گونه‌ای از زیبایی عقلی، عاطفی، حسّی و... می‌تواند خوشایند و شادی‌آور و مورد آرزو باشد (راغب‌اصفهانی، ۴۸۹/۱؛ قرشی، ۱۳۵/۲).

با تدقیق و تامل در آیات احسان می‌توان گفت که لغت احسان در قرآن از چنان

وسعتی برخوردار است که واژه انفاق را نیز شامل می‌شود. به بیان دیگر، مفهوم «احسان» دارای شمول معنایی است و انفاق جزئی از زیرمجموعه آن به‌شمار می‌آید. از این‌رو قرآن کریم از انفاق‌کنندگان با عنوان «محسنین» یاد می‌کند: «وَأَنْفَقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» (البقره، ۱۹۵) «و در راه خدا انفاق کنید و [با ترک این کار پسندیده، یا هزینه کردن مال در راه نامشروع] خود را به هلاکت نیندازید، و نیکی کنید که یقیناً خدا نیکوکاران را دوست دارد».

در این آیه بر لزوم انفاق و نیکی در راه خدا تاکید شده است، زیرا جهاد به‌همان اندازه که به مردان بااخلاص و کارآزموده نیازمند است به اموال و ثروت و کارهای نیک دیگر نیز احتیاج دارد؛ جهاد هم نفرت آماده از نظر روحی و جسمی می‌خواهد، و هم انواع سلاح و تجهیزات جنگی و روحیه‌بخشی و غیره (مکارم‌شیرازی، ۳۵/۲؛ طباطبایی، ۹۳/۲).

بنابراین رابطه هم‌نشینی احسان با انفاق در آیه فوق‌الذکر، نوعی رابطه اشتدادی است؛ بدین نحو که منظور از احسان، خودداری و امتناع ورزیدن از قتل و یا رافت و مهربانی با دشمنان دین و امثال این معانی نیست، بلکه قرآن کریم با ذکر احسان پس از مفهوم انفاق بر این نکته تاکید می‌ورزد که مومنان می‌بایست هر عملی را که انجام می‌دهند، خوب انجام دهند؛ اگر قتال می‌کنند به بهترین وجه قتال کنند، و اگر عفو می‌کنند به بهترین حالت عفو نمایند. بنابراین احسان به ظالم آن نیست که دست از او بردارند تا هر چه می‌خواهد بکند، بلکه دفع کردن ظالم، خود احسانی است بر انسانیت، همچنان که خودداری از تجاوز به دیگران در هنگام استیفای حق مشروع، و نیز امتناع از احقاق حق به طریقه غیر صحیح نیز خود احسانی دیگر است (طباطبایی، ۹۴/۲).

آیه دیگری که بر شمول معنایی مفهوم احسان تصریح دارد، آیه ۱۳۴ سوره مبارکه آل عمران است: «الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» «آنان که در گشایش و تنگدستی انفاق می‌کنند، و خشم خود را فرو می‌برند، و از [خطاهای] مردم درمی‌گذرند؛ و خدا نیکوکاران را دوست دارد».

قرآن کریم در این آیه پرهیزکاران را با چهار صفت از اوصاف عالی و انسانی همچون

انفاق همیشگی، خویش‌انداری به وقت خشم، خطاپوشی و نیکوکاری توصیف می‌کند. گفتنی است عبارت «وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» اشاره به مرحله‌ی عالی‌تری از عفو دارد که همچون یک سلسله مراتب تکاملی پشت سر هم قرار گرفته‌اند و آن این است که انسان نه تنها باید خشم خود را فرو برد و با عفو و گذشت کینه را از دل خود بشوید، بلکه با نیکی کردن در برابر بدی (آنجا که شایسته است) ریشه‌ی دشمنی را در دل طرف نیز بسوزاند و قلب او را نسبت به خویش مهربان گرداند به‌طوری که در آینده چنان صحنه‌ای تکرار نشود (مکارم شیرازی، ۹۶/۳). در واقع آیه مذکور علاوه بر توصیف پرهیزکاران، نشان‌دهنده جایگاه رفیع احسان است که همه‌ی خوبی‌ها را احاطه می‌کند. به عبارت دقیق‌تر، رابطه‌ی معنایی احسان با انفاق، را می‌توان نوعی رابطه‌ی سببی - مسببی دانست بدین معنا که احسان سرچشمه‌ی انفاق به‌شمار می‌آید.

### ۳-۱-۲. مفهوم «اطعام»

«اطعام» طبق رابطه‌ی شمول مشترک co-hyponyms، مشمول مفهوم انفاق به‌شمار می‌آید؛ به این معنا که صرف سرمایه و خرج مال می‌تواند به اشکال گوناگونی تحقق پذیرد که «اطعام» از جمله آن‌ها است. در همنشینی این مفهوم با واژه انفاق باید به آیه «وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالُوا الَّذينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَوْ نُطْعِمُ مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ أَطْعَمَهُ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ» (یس، ۴۷) در مجاورت مفهوم شامل خود (انفاق) استشهاد کرد.

نظر متداول این است که اطعام، «خوردن غذاست و هر چیزی که از آن می‌خورند، طعم و طعام نامیده می‌شود» (راغب اصفهانی، ۴۸۳/۲). صاحب «التحقیق» نیز معنای کانونی این واژه را خوردن یا نوشیدن همراه با علاقه‌ی اشتهاى کم یا زیاد می‌داند (مصطفوی، ۹۱/۷).

بی‌گمان وقوع مفهوم انفاق در ابتدای آیه فوق‌الذکر و مفهوم اطعام در بخش پایانی آن، از نظر معنایی جهت‌دار هستند زیرا جمله «أَوْ نُطْعِمُ مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ أَطْعَمَهُ» جوابی است که کفار از دعوت به انفاق داده‌اند، با اینکه مقتضای مقام این بود که پاسخ دعوت طبق همان

درخواست تعبیر شود، همچنان‌که در آیه شریفه «وَلَمَّا سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ» (الزخرف، ۹) مشهود است.

بی‌تردید همنشینی اطعام با انفاق و نیز تغییر سبکی مذکور به بافت موقعیت مربوطه اسناد داده می‌شود. این آیه متعرض جواب کافران در مقابل دعوت ایشان به رکن دوم دین حق (دعوت به خدمت خلق) است همچنان‌که آیه قبلی «وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّقُوا مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ وَمَا خَلْفَكُمْ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ» (یس، ۴۵) متعرض جواب کافران به رکن اول دین حق (عبادت) است. لذا آیه موردبحث همانند دو آیه پیشین خود (۴۵-۴۶) از کفر کافران نسبت به حق و اعراضشان از ارکان دین الهی حکایت دارد. از همین رو آیه ۴۷ دو مفهوم انفاق و اطعام را آورده است تا به انکار و بی‌اعتقادی کافران اشاره کند. توضیح اینکه با استعمال مفهومی مطلق و عام مثل انفاق، کافران در مسیر خدمت به خلق و اعتنا به حکم دین مقید به عمل خاصی نشده‌اند بلکه کلام مجید دست ایشان را باز می‌گذارد تا به دلخواه خویش هرآنچه می‌توانند انجام دهند و در مقابل از عکس‌العمل آن‌ها با اطعام تعبیر می‌کند تا نشان دهد اعراض کافران و انکار ایشان نسبت به حق به حدی است که از مختصرترین عمل مشفقانه مضایقه می‌کنند چه رسد به عمل بزرگ. به‌دیگر سخن، مجاورت دو مفهوم انفاق و اطعام در این آیه، کارکرد بلاغی مبالغه در افاده معنای تئیس و تحقیر را ایفا می‌کند؛ تئیس بدین نحو که وقتی کافران از انجام امر مشمول (اطعام) اعراض می‌ورزند، به طریق اولی وقوع امر شامل (انفاق) از جانب ایشان منتفی است. به بیان دیگر، کاربست اطعام در این آیه نشان می‌دهد که وقتی کافر از مساله‌ای جزیی همچون اطعام و فقیرنوازی امتناع می‌کند، مبادرت وی به انجام عملی کلی مانند انفاق، انتظار نمی‌رود. و تحقیر بدین نحو که کاربست این واژه به اعتبار پاسخ ایشان در مقابل دعوت به انفاق، بیانگر نخوت و منطق عوامانه آن‌هاست که شأن اهل‌ایمان را به اندازه نیاز ایشان به غذا تنزل می‌دهند، و تنگدستی آنان را معلول تعلق اراده خداوند بر فقر ایشان می‌خوانند! و البته غنای خود را نیز مرهون عمل یا اعمالی می‌دانند که آن‌ها را مشمول لطف الهی ساخته است. براین اساس استعمال واژه

«اطعام»، کارکرد تحلیل روان‌شناختی کافران و تبیین جهان‌بینی منکران را دارد. همچنین می‌توان رابطه معنایی این مفهوم را با انفاق نوعی رابطه عموم و خصوص ارزیابی کرد؛ بدین معنا که اطعام یکی از مصادیق ایجابی انفاق و رهاسازی سرمایه و ثروت است.

### ۳-۱-۳. مفهوم «صدقه»

صدقه، یکی دیگر از واژگان هم‌نشین انفاق است که در برخی آیات قرآن نظیر «وَأَنْفِقُوا مِنْ مَا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَّقَ وَأَكُنُ مِنَ الصَّالِحِينَ» (المنافقون، ۱۰) «از آنچه به شما روزی داده‌ایم انفاق کنید، پیش از آنکه مرگ یکی از شما فرا رسد و بگوید: پروردگارا! چرا (مرگ) مرا مدت کمی به تأخیر نینداختی تا (در راه خدا) صدقه دهم و از صالحان باشم؟!»، به صورت خیلی کلی در توازی با انفاق به کار رفته و همانند اطعام، از رابطه‌ای واکنشی برخوردار است.

معنای اصلی و بنیادی ریشه «ص - د - ق» بر قوت و استحکام دلالت دارد؛ خواه این قوت و استحکام در حیطة کلام و گفتار باشد و یا غیر آن. قوت و استحکام بدان دلیل به سخن صدق تعلق گرفته است که این سخن در درون، حکایت از استحکام و قوت دارد. نقطه مقابل صدق، کذب است. و سخن کذب، هیچ قوت و استحکامی از وجود خویش ندارد. نیز «مهر» زن به این دلیل «صداق» نامیده شده است که بسیار مستحکم، و الزام‌آور است (ابن فارس، ۳/۳۳۹). و صدقه چیزی است که انسان به قصد قربت از مالش خارج می‌کند مثل زکات، ولی صدقه در اصل برای امر مستحب، و زکات در امر واجب گفته می‌شود. البته به زکات و امر واجب هم، صدقه اطلاق می‌شود هرگاه که قصد فاعلش صدق در کردار باشد (راغب اصفهانی، ۲/۳۸۷). صاحب «التحقیق» نیز صدقه را بخشیدن و اجد شرایط تام و کامل چیزی در جهت رضای خدا و خدمت به خلق فقیر و ضعیف او و رفع حوائج آن‌ها می‌داند که از سر صدق و راستی انجام می‌گیرد (مصطفوی، ۶/۲۶۳).

براساس آنچه گفته شد مفهوم صدقه را می‌توان به دلیل برخورداری از مؤلفه [جریان/

حرکت] یکی از واژگان زیرشمول انفاق دانست همچنان‌که مؤلفه [راست بودن] و [تمام بودن]، شرط لازم این واژه و وجه تمایز آن از مفهوم انفاق به‌شمار می‌آید.

باری در آیه شریفه، صدقه همان انفاق تلقی شده است. در ابتدای آیه برای بخشش در راه خدا مفهوم «انْفَقُوا» به‌کار گرفته شده و پایان آن به واژه (أَصْدَقْ = شکل ادغام یافته أَتَصَدَّقْ از باب تفعل به معنی صدقه دادن) که نشانه صداقت ایمان است، مختوم می‌شود. وقوع این فعل در عبارتی که تمام آن عبارت مضاف‌الیه (من قبل) به‌شمار می‌آید و در نهایت جار و مجرور (من قبل) به همراه مضاف‌الیه خود به فعل (انْفَقُوا) تعلق دارند (صالح، ۲۸/۱۲)، رابطه هم‌نشینی آن را با انفاق موجه می‌سازد. دلیل این هم‌نشینی و تغییر از تعبیر انفاق «رَبِّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأُنْفِقُ» به صدقه به بافت موقعیت نسبت داده شده است؛ در این آیه، بافت از لحظات احتضار و ظهور نشانه‌های مرگ و کنار رفتن پرده‌های غفلت و بی‌خبری انسان حکایت دارد که در آن هنگامه می‌بایست اموال و سرمایه‌ها را بگذارد و برود بی‌آنکه بتواند از آن توشه‌ای برای این سفر طولانی برگیرد پس آتش حسرت به جانش افتاده، تقاضای بازگشت به زندگی می‌کند. و البته تقیید کلمه «أَجَل» به قید «قریب» نشان می‌دهد چنین کسی به مختصری عمر قانع است؛ به مقداری که بتواند مال خود را در راه خدا انفاق کند. به بیان دیگر تقاضای مختصری می‌کند تا اجابتش آسان باشد. بنابراین آیه ۱۰ منافقون واژه «فَأَصْدَقْ» را آورده است تا به اهمیت صحت و تمامیت انفاق اشاره کند. یعنی اگر آدمی، به جمیع واجبات و اعمال صالحه پرداخته باشد، خردلی نفع برایش ندارد جز آنکه اعمالش از روی صدق و راستی و باور درست قلبی بوده باشد زیرا باور درست و صدق شرط صحت کل اعمال است. و بی‌گمان اعمال آدمی با وجود چنین شرطی او را در زمره صالحان قرار می‌دهد و بی‌آن جمیع اعمال عاطل و باطل است. افزون براین، روابط بینامتنی میان این آیه و آیه «وَمَا مَنَعَهُمْ أَنْ تُقْبَلَ مِنْهُمْ نَفَقَاتُهُمْ إِلَّا أَنْهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَهُمْ كُسَالَى وَلَا يُنْفِقُونَ إِلَّا وَهُمْ كَارِهُونَ» (التوبه، ۵۴) «هیچ چیز آنان را از پذیرفته شدن انفاقشان باز نداشت، مگر آنکه آنان به خدا

و پیامبرش کافر شدند، و نماز را جز با کسالت و سستی به جا نمی آورند، و جز با بی میلی و ناخشنودی اتفاق نمی کنند» که اشاره به عدم قبولی اتفاق دارد، نیز به کار بردن فعل «اصدق» (یعنی لزوم شرط راستی در نفقات) را موجه می سازد. این آیه عدم قبولی اتفاق منافقین را با نفاق (ناراستی در قول و فعل) ایشان مانند عدم باور راستین به خدا و رسول او، و تنبلی و سهل انگاری در اتیان نماز و کراهت در اتفاق، تعلیل می کند. گفتنی است صدقه نیز یکی دیگر از مصادیق اتفاق به شمار می آید بنابراین رابطه آن با اتفاق از نوع عموم و خصوص است.

### ۳-۱-۴. الحاف

از دیگر مفاهیم هم نشین اتفاق، مفهوم «الحاف» از ریشه «لحاف» است؛ «لحاف» یعنی وسیله ای که انسان خود را با آن می پوشاند (راغب اصفهانی، ۱۲۳/۴). ابن منظور می گوید: «الْتَحَفَ بِاللِّحَافِ» لحاف را روی خود کشید. و «لَا حَفَّه» با وی همراهی کرد. نیز به طور استعاری گفته اند: «أَلْحَفَ شَارِبَهُ» یعنی در چیدن سبیلش افراط ورزید (ابن منظور، ۳۱۴/۹). و برخی آن را اصرار همراه با لجاجت دانسته اند (ابو حیان، ۳۲۹/۲). همچنین سوال و درخواست همراه با اصرار و پافشاری از مصادیق این معناست (ابن فارس، ۲۳۸/۵)، زیرا سوال زیاد و اصرار فراوان بر چیزی، آدمی را در فضایی بسته قرار می دهد و از او سلب اختیار می کند (مصطفوی، ۱۹۰/۱۰). گوا اینکه سوال و اصرار زیاد همچون پوششی انسان را دربرمی گیرد و مانع رفتار ارادی و از روی اختیار او می شود.

بایسته ذکر اینکه بار منفی ماده «الحاف» در معنی لغوی آن نهفته است؛ عرب زبان از شکاف میان سرین به «لحف» تعبیر می کند. و در مَثَل آمده است: «هُوَ أَفْلَسٌ مِنْ ضَارِبٍ قَحْفِ اسْتِهِ أَوْ مِنْ ضَارِبٍ لِحْفِ اسْتِهِ» بدان جهت که چون مفلس چیزی نیابد که بدان سرین خود را ببوشد، دستش را بر آن می نهد» (ازهری، ۴۵/۵).

به هر روی، براساس تعاریف لغوی و استعمالات ماده «الحاف» می توان گفت که این مفهوم از چند مولفه اساسی [+انطباق و قرار دادن چیزی بر دیگری]، [+اشتغال]، [+ملازمت] و

[+مقدار فراوان] تشکیل شده است. بی تردید نخستین مؤلفه، وجود این واژه را در حوزه معنایی مفهوم انفاق و نیز هم‌نشینی آن را با این مفهوم موجه می‌سازد. زیرا مفهوم انطباق و قراردادن متضمن معنی حرکت و جریان است. همان‌طور که طرفه بن العبد می‌گوید:

ثم راحوا عَبَقَ الْمِسْكُ بِهِمْ، يُلْحِفُونَ الْأَرْضَ هُدَابَ الْأُزُرِ

«سپس به راه افتادند در حلی که بوی مشک آن‌ها را عطرآگین کرده بود و ریشه‌های

جامه‌شان زمین را می‌پوشانید» (ابن‌درید، ۵۵۵/۱).

مفهوم «الحاف» تنها در یک آیه قرآن و در هم‌نشینی انفاق آمده است: «...وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَلِأَنْفُسِكُمْ وَمَا تُنْفِقُونَ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ...» \* لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أُحْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ» (البقره، ۲۷۲-۲۷۳) «[صدقات؟] حق نیازمندی است که در راه خدا [به سبب جنگ یا طلب دانش یا بیماری یا عوامل دیگر] در مضیقه و تنگنا افتاده‌اند [و برای فراهم کردن هزینه زندگی] نمی‌توانند در زمین سفر کنند؛ فرد ناآگاه آنان را از شدت پارسایی و عفتی که دارند توانگر و بی‌نیاز می‌پندارد. [تو ای رسول من!] آنان را از سیمایشان می‌شناسی. [آنان] از مردم به اصرار چیزی نمی‌خواهند. و شما ای اهل‌ایمان! آنچه از مال [بارزش و بی‌عیب] انفاق کنید، یقیناً خدا به آن داناست».

درباره رابطه هم‌نشینی مفهوم الحاف با انفاق باید گفت الحاف مفعول مطلق بالتیابه است و در عبارتی قرار دارد که صفت غیرصریح واژه «الفقراء» تأویل می‌شود و نهایتاً جارو مجرور «للفقراء» با جمله وصفیه خویش به فعل «تنفقوا» در آیه قبل تعلق می‌گیرد (ابن‌عاشور، ۵۴۱/۲).

در آیه شریفه فوق بهترین مصرف خیرات و صدقات برای فقرایی در نظر گرفته شده است که به‌خاطر عوامل و اسبابی، در مضیقه افتاده‌اند و یا به نوعی از تلاش برای معاش و تأمین هزینه زندگی بازمانده‌اند (طباطبایی، ۶۱۳/۲). بنابراین در چنین فضا و بافتی، کاربست هیچ‌یک از واژگان هم‌نشین «انفاق» به اندازه واژه «الحاف» بلیغ و اثرگذار نیست؛

زیرا این مفهوم به نوعی حاوی معنی سلبی فرومایگی و سفلگی است و کاربست آن نشان می‌دهد که فقرای مؤمن، حتی در بدترین حالات نیز در یوزگی نمی‌کنند تا چه رسد به اینکه اصرار در سؤال داشته باشند. و اگر قرآن می‌گوید: «آنها با اصرار سؤال نمی‌کنند» مفهومی این نیست که بدون اصرار سؤال می‌کنند، بلکه آنها به قرینه: «يَحْسِبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ» سؤال هم نمی‌کنند، و اساساً جزء فقیران عادی به‌شمار نمی‌آیند (مکارم‌شیرازی، ۳۵۸/۲). در تأیید این ادعا می‌توان به کاربست «الحاف» به‌جای «سؤال» اشاره داشت؛ طبق دستور زبان عربی، مفعول مطلق باید مصدری اصلی از جنس فعل ماقبل خود باشد اما گاهی مصادر هم معنا یا هم‌ریشه و هم‌جنس می‌توانند جانشین مصدر اصلی شوند (ابن عقیل، ۵۶۱/۱). کاربست «إلحافاً» به‌جای «سؤالاً» در آیه فوق از همین باب است. نکته ظریفی که در ورای جایگزینی فوق‌الذکر وجود دارد اینکه کلام مجید با کاربست این مفهوم که هم بر نفس سؤال دلالت دارد و هم اصرار در آن را افاده می‌کند، به دنبال نفی هردو معنی از این گروه فقیران است.

شایسته ذکر اینکه ارتباط مفهومی میان دو واژه الحاف و انفاق را می‌توان از نوع کنش سلبی انفاق‌گیر در ارتباط با انفاق‌گر برشمرد؛ بدین نحو که پافشاری افراطی گیرنده انفاق، انفاق‌گر را در معذوریت قرار داده، وی را به انفاق مجبور می‌سازد. همچنان‌که کاربست «الحاف» تحلیلی روان‌شناختی از فقیران مؤمن به دست می‌دهد.

### ۳-۱-۵. مفهوم "احفاء"

ابن فارس (۸۳/۲) برای این مفهوم سه طیف معنایی ذکر کرده است: در طیف اول عبارت بوده از منع کردن؛ و «حَفَوْتَ الرَّجُلَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ» زمانی است که او را از هرچیزی منع کرده باشی. در طیف دوم معنایی به معنی اصرار در سوال است؛ «حَفَيْتُ إِلَيْهِ فِي الْوَصِيَّةِ» یعنی در سفارش به او زیاده‌روی کردم.

و طیف معنایی سوم عبارت است از برهنگی؛ و «حَفَى الْفَرَسَ»: زمانی است که سم اسب از شدت تاخت و تاز از بین برود.

نیز صاحب «التحقیق» این واژه را دارای دو مؤلفه اساسی [+انفصال] و [+شفافیت و صافی] می‌داند و کاربست آن را در معانی «از ته زدن شارب»، «برهنه راه رفتن»، «ساییده شدن پا بر اثر خراشیدگی»، «زیاده‌روی در تحمیل مشقت»، «افراط در اکرام یا بی‌ادبی و توهین» و «پافشاری در سوال»، بدین نحو توجیه می‌کند که تمام این معانی، در کنار گذاشتن قیود و حجاب‌ها و ظهور شفافیت قابل جمع‌اند (مصطفوی، ۳۰۱/۲).

نظر به کاربردهای احفاء می‌توان اظهار داشت که مؤلفه [+حرکت/جریان] در این ماده نیز مشهود است و استعمال آن در همنشینی انفاق این مطلب را تأیید می‌کند. همچنان‌که مؤلفه [+مقدار فراوان] از دیگر مؤلفه‌های لازم این ماده به‌شمار می‌آید. افزون بر این مکارم‌شیرازی (۴۵۹/۲۱) در اصل این مفهوم به «حفا» به معنی پابرهنه راه رفتن اشاره می‌کند و احفاء را تعبیری کنایی از کارهایی می‌داند که انسان تا آخرین حد آن را پیگیری می‌کند.

مفهوم «احفاء» در آیات مربوط به انفاق تنها یک مرتبه استفاده شده است: «إِنْ يَسْأَلُكُمْ فِيْهَا فَيَخِفْكُمْ تَبَخَّلُوا وَيُخْرِجْ أَضْغَانَكُمْ\* هَا أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَدْعُونَ لِنُتَّقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَمِنْكُمْ مَنْ يَبْخُلُ وَمَنْ يَبْخُلْ فَإِنَّمَا يَبْخُلْ عَنِ نَفْسِهِ وَاللَّهُ الْغَنِيُّ وَأَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ...» (محمد، ۳۸-۳۷) «اگر همه اموال شما را بخواهد و بر شما اصرار ورزد، بخل می‌کنید و [سبب می‌شود که] کینه‌های درونی شما را بیرون بریزد [و آن زمان است که گمراه می‌شوید].\* آگاه باشید! شما همان مردمی هستید که برای انفاق در راه خدا دعوت می‌شوید، پس برخی از شما بخل می‌ورزند، و هرکه بخل پیشه کند، فقط نسبت به [سعادت و خوشبختی] خود بخیل است، و خدا [از انفاق و صدقات شما] بی‌نیاز است، و شما باید که نیازمند هستید....».

این آیه به میزان دل‌بستگی غالب مردم به اموال و ثروت‌های شخصی و مسائل مالی اشاره دارد تا آنجا که اگر خداوند نیز از آن‌ها چیزی مطالبه کند، خشم و کینه او را به دل می‌گیرند! لذا کلام مجید با سرزنش چنین اشخاصی، ایشان را به ترک این وابستگی

تشویق می‌کند، تا آن چنان شوند که در راه دوست از همه چیز بگذرند، و در عوض رضای او را بطلبند (مکارم شیرازی، ۴۵۹/۲۱).

بر خلاف واژه «الحاف»، مفهوم «احفاء» در قرآن به خداوند نسبت داده شده است. این امر بیانگر آنست که این دو مفهوم علیرغم نزدیکی معنایی، قابلیت جانشینی یکدیگر را ندارند، زیرا تفاوت ظریف و متمیزانه‌ای بین این دو است که در استعمالات آن‌ها نقشی تعیین‌کننده دارد؛ واژگان «الحاف» و «احفاء»، گرچه در مولفه [مقدار فراوان] و به تعبیری بهتر (اصرار) با یکدیگر مشترکند اما «احفاء» نسبت به این مؤلفه واژه‌ای بی‌نشان و خنثی تلقی می‌شود زیرا هرگونه اصراری (چه مثبت و چه منفی) را دربرمی‌گیرد و بالعکس «الحاف» مفهومی نشان‌دار است؛ به بیان دیگر الحاف بر اصرار منفی و آزاردهنده دلالت دارد از این‌رو، به خداوند نسبت داده نمی‌شود. همان‌طور که صاحب «البحر المحیط» ذیل این آیه می‌نویسد: الحاف، اصرار همراه با لجاجت و به‌کارگیری هرگونه راه و تدبیری برای رسیدن به مطلوب است (ابوحیان، ۳۲۹/۲) و این هردو مولفه را به ساحت کبریایی خداوند راهی نیست.

براساس آنچه گفته آمد کاریست «احفاء» در آیه فوق‌الذکر، بیش از هر واژه دیگری، نهایت بخل و وابستگی آدمیان را به مال نشان می‌دهد تا آنجا که بر فرض اصرار خداوند، به عنوان مالک حقیقی هستی و مافیها، بر انفاق اموال از ایشان، اصرار ذات اقدسش نیز نه تنها موثر نیست بلکه آن‌ها را به خشم می‌آورد. گفتنی است واژه احفاء نیز بر نوع دیگری از کنش گیرنده انفاق در ارتباط با انفاق‌گر دلالت دارد.

### ۲-۳. مفاهیم تقابلی هم‌نشین انفاق

افزون بر مفاهیم هم‌نشین توافقی، برخی کلمات هم‌نشین نیز در رابطه‌ای تقابلی با انفاق، بر دلیل عدم انفاق و کنش‌های سلبی انفاق‌کنندگان دلالت دارند. مفاهیم بخل، شح، اکل باطل و کنز از مهم‌ترین مفاهیم مذکورند.

### ۳-۲-۱. مفهوم «بخل»

«بخل» در لغت، نگهداشتن و حبس کردن اموالی است که حق نیست حبس شوند. و شخص بخیل، نقطه مقابل انسان کریم و بخشنده است (راغب اصفهانی، ۱/۲۴۳). نویسنده «التحقیق»، معنای اصلی این واژه را آرزوی عدم برخورداری دیگران از هرگونه نعمتی می‌داند (مصطفوی، ۱/۲۴۴). همچنان‌که انفاق، امری فردی و وجدانی به‌شمار می‌رود، اساسی‌ترین مانع اجرای آن بخل است. در حقیقت، بخل نقطه مقابل انفاق و عاملی است که سبب می‌شود، برخی افراد علی‌رغم میل باطنی خود موفق به بخشش در راه خدا نشوند، از این رو در کانون معنایی «انفاق»، پست‌ترین نقطه مربوط به «بخل» است زیرا همان‌گونه که ملکه انفاق، کامل‌کننده ایمان است، رذیله بخل نیز، مخل آن است (عزیزی ابرقویی، ۳۰). بنابراین مؤلفه [– جریان] در این واژه به‌وضوح پیداست و این مؤلفه به عنوان یکی از قرائن مفهوم بخل را در تقابل با انفاق قرار می‌دهد.

«هَا أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَدْعُونَ لِنُتَّقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَمِنْكُمْ مَنْ يَبْخُلُ وَمَنْ يَبْخُلْ فَإِنَّمَا يَخِلْ عَنْ نَفْسِهِ وَاللَّهُ الْغَنِيُّ وَأَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ وَإِنْ تَتَوَلَّوْا يَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ» (محمد، ۳۸)

«آگاه باشید! شما همان مردمی هستید که برای انفاق در راه خدا دعوت می‌شوید، پس برخی از شما بخل می‌ورزند، و هر که بخل پیشه کند، فقط نسبت به [سعادت و خوشبختی] خود بخیل است، و خدا [از انفاق و صدقات شما] بی‌نیاز است، و شما باید که نیازمند هستید؛ و اگر [از فرمان‌های او] روی بگردانید به جای شما گروه دیگری را می‌آورد که مانند شما [روی گردان، سست عقیده و بخیل] نخواهند بود».

قرینه تقابل در نتیجه تحقق نیز قرینه دیگری برای در تقابل قرار گرفتن بخل با انفاق است؛ در آیه ۳۸ سوره محمد نتیجه بخل، بخل انسان به خودش معرفی شده؛ توضیح اینکه آدمی با بخل‌ورزیدن در زندگی دنیوی خود را در معرض کینه و عداوت قرار می‌دهد و با امتناع خویش از صرف مال، تورم و شکاف طبقاتی و از بین رفتن امنیت و آرامش جامعه و بالتبع خودش را سبب می‌شود همچنان‌که در زندگی اخروی عذاب جهنم را برای خود آماده می‌سازد: «وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لَّهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ

لَهُمْ سَيِّئَاتُ قَوْمٍ مَا بَخِلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ...» (آل عمران، ۱۸۰) «و کسانی که خدا به آنچه از فضلش به آنان داده بخل می ورزند، گمان نکنند که آن بخل به سود آنان است، بلکه آن بخل به زیانشان خواهد بود. به زودی آنچه به آن بخل ورزیدند در روز قیامت طوق گردنشان می شود. و میراث آسمان‌ها و زمین فقط در سیطره مالکیت خداست، و خدا به آنچه انجام می دهید، آگاه است»، نتیجه انفاق نیز پیش از هر کس دیگری به خود انفاق‌کننده بازمی‌گردد با این تفاوت که باعث برکت مال و خیر کثیر در زندگی دنیوی و پاداشی عظیم در حیات اخروی خواهد شد: «مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ» (البقره، ۲۶۱) «مَثَلِ آنان که اموالشان را در راه خدا انفاق می کنند، مانند دانه‌ای است که هفت خوشه برویاند، در هر خوشه صد دانه باشد؛ و خدا برای هر که بخواهد چند برابر می کند و خدا بسیار عطا کننده و داناست».

گفتنی است در قرآن کریم، «بخل» بر دو نوع است: اول آنکه شخص، خود از بخشش امساک کند و دیگر اینکه از بذل و بخشش دیگران رنجور شود (مصطفوی، ۱/۲۴۴) که صورت دوم آن بسیار ناپسندتر است و آغاز آن زمانی است که بخل در وجود کسی شدت گیرد؛ در این صورت شخص به بخشش و کرم دیگران نیز رضایت نمی‌دهد: «الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَيَكْتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا» (النساء، ۳۷) «کسانی که [از انفاق اموالشان در راه خدا] بخل می‌ورزند، و مردم را به بخل فرمان می‌دهند، و آنچه را خدا از فضل خود به آنان داده پنهان می‌کنند، [کافرن] و ما برای کافران عذابی خوارکننده آماده کرده‌ایم». این در حالی است که اولین ثمره بخل، محروم ساختن خویش از آثار و فواید بسیار بخشش و انفاق در راه خداست، آنجا که می‌فرماید: «وَمَنْ يَبْخُلْ فَإِنَّمَا يَبْخُلْ عَنْ نَفْسِهِ...» (محمد، ۳۸) «و هر که بخل پیشه کند، فقط نسبت به [سعادت و خوشبختی] خود بخیل است...».

در فضای قرآنی، هر یک از گروه کافران و منافقین، بخیل معرفی شده‌اند: «الَّذِينَ

يَبْخُلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ...» (النساء، ۳۷؛ حدید، ۲۴) با توجه به آیات قرآن، کفار تنها در انفاق مشروع بخیل‌اند اما، بخل منافقین بسیار شدید بوده و در دل‌های ایشان رسوخ یافته است به‌طوری که هم در انفاق مشروع بخل می‌ورزند و هم در انفاق نامشروع. این امر به بی‌ثباتی اعتقادی و تزلزل فکری آن‌ها باز می‌گردد: «مُذَبِّذِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَى هَؤُلَاءِ وَلَا إِلَى هَؤُلَاءِ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا» (النساء، ۱۴۳) «منافقان میان کفر و ایمان متحیر و سرگرداند، نه [با تمام وجود] با مؤمنانند و نه با کافران. و هرکه را خدا [به کفر اعمال زشتش] گمراه کند، هرگز برای او راهی [به سوی هدایت] نخواهی یافت». انسان کافر صاحب عقیده مشخصی است و به اعتقاد خویش باور دارد و در راه اعتقاد خود جانفشانی می‌کند، اما فرد منافق، ابن‌الوقت و دم‌به‌دمی است لذا انفاق او صرفاً در جهت منافع شخص او انجام می‌گیرد. گفتنی است مفهوم هم‌نشین تقابلی بخل در رابطه سببی - مسببی با انفاق، مهم‌ترین سبب عدم انفاق به‌شمار می‌آید.

### ۳-۲-۲. مفهوم «شَحَّ»

در قرآن واژه بخل با «شَحَّ» نیز مترادف و هم‌معناست که در نقطه مقابل انفاق قرار می‌گیرد. «شَحَّ»، در لغت بخل شدید توأم با حرص است در صورتی که عادت شده باشد (راغب‌اصفهانی، ۳۰۶/۲؛ مصطفوی، ۲۳/۶) براساس این تعریف «بخل»، صورت بیرونی و نفس‌امساک از بذل و بخشش است، اما «شَحَّ»، نیروی درونی انسان است که مانع انفاق می‌شود. همچنان‌که «شَحَّ» حرص نسبت به منع خیر است و شدیدتر از «بخل»، ولی «بخل» منع حق است (عسکری، ۲۹۵). از این‌رو قرآن کریم آن را در ترکیبی اضافی با واژه «نفس» استعمال کرده، می‌فرماید: «وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِثُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شَحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (الحشر، ۹) «و برای کسانی است که در این سرا [مدینه] و در سرای ایمان پیش از مهاجران مسکن گزیدند و کسانی را که به سویشان

هجرت کنند دوست می‌دارند، و در دل خود نیازی به آنچه به مهاجران داده شده احساس نمی‌کنند و آن‌ها را بر خود مقدم می‌دارند هر چند خودشان بسیار نیازمند باشند؛ کسانی که از بخل و حرص نفس خویش باز داشته شده‌اند رستگارانند.

بر اساس آنچه در مفهوم‌شناسی واژه «شح» گفته شد، مؤلفه‌های این واژه عبارتند از: [+نفسانی بودن]، [+مقدار فراوان]، و [+همراهی با حرص و ولع].

بی‌شک بارزترین آیه‌ای که بر همنشینی مفهوم شح با انفاق دلالت دارد، آیه «فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ وَأَسْمِعُوا وَأَطِيعُوا وَأَنْفِقُوا خَيْرًا لِّأَنْفُسِكُمْ وَمَنْ يُوقِ شَحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (التغابن، ۱۶) «بنابراین به اندازه استطاعتی که دارید از خدا پروا کنید و [دعوت حق را] بشنوید و اطاعت نمایید و انفاق کنید که برای شما بهتر است؛ و کسانی که خود را از بخل و حرص بازدارند آنان رستگارانند» است.

در آیه فوق کاربست مفهوم «شح» به بافت واژگانی آیه اسناد داده شده است؛ آغازگر این آیه تقوای الهی است که کلام مجید آن را امری قلبی معرفی می‌کند: «ذَلِكَ وَمَنْ يُعْظَمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ» (الحج، ۳۲) و از چنان اهمیتی برخوردار است که قبولی اعمال را مشروط به آن می‌داند: «وَأَتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنِي آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتَقَبَّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ» (المائدة، ۲۷). بنابراین وجود یک امر قلبی بسیار مهم مانند تقوا بی‌شک مستلزم خلو نفس از هرگونه حس امتناع و امساک است. به عبارت دیگر، تقوا و شح قابل جمع نیستند.

افزون بر این استعمال واژه «شح» در آیه ۹ سوره حشر را باید به عوامل بافتی آن نسبت داد؛ در این آیه، بافت درباره یکی از مصارف فیء است و ضمن آن توصیف لطیفی از طایفه انصار به میان آمده؛ به گونه‌ای که مهاجرین را دوست می‌دارند و در باطن خود کوچک‌ترین چشم‌داشتی نسبت به غنائم بخشیده شده به ایشان ندارند. سپس در بخش پایانی آیه، بیان می‌دارد که عدم چشم‌داشت انصار، نه از سر توانگری و بی‌نیازی است بلکه آن‌ها در عین فقر نیز، مهاجرین را بر خود مقدم می‌دارند و البته که این امر در سلامت

نفوس ایشان از غریزه شح و تنگ‌نظری ریشه دارد. پرمسلم است که در مدح، کاربست واژه شح بسیار بلیغ‌تر از واژه بخل است؛ زیرا استعمال این واژه با توجه به مؤلفه‌های ذاتی‌اش، باطن انصار را از هرگونه غریزه منفی مبرا دانسته، آن‌ها را انسان‌هایی بلندنظر و منیع‌الطبع می‌خواند. همچنان‌که کاربست آن کارکرد بلاغی مبالغه در تکریم انصار و تحلیل روان‌شناختی ایشان را افاده می‌کند. واژه شح نیز همانند بخل بر اساس رابطه سببی - مسببی، به‌عنوان یکی از اسباب عدم انفاق انسان‌ها در قرآن کریم با این مفهوم هم‌نشین شده است. و یکی دیگر از مفاهیم تقابلی واژه انفاق به‌شمار می‌آید.

### ۳-۲-۳. مفهوم «اکل باطل»

واژه «اکل» در اصل لغت دلالت بر تنقّص و کم شدن دارد. به نصیب و بهره مادی آدمی از دنیا «اکل» گفته می‌شود. و «فلان ذواکُل» زمانی است که روزی زیادی داشته باشد (ابن فارس، ۸۳/۲).

همچنین به‌طور کنایه گفته می‌شود: «اکل فلان فلاناً» یعنی غیبتش کرد و گوشتش را خورد (راغب‌اصفهانی، ۱۸۰/۱). مصطفوی، عناصر اساسی معناساز این لغت را «خوردن همراه با از بین رفتن ماهیت و تشخّص ماکول» می‌داند. لذا تعبیر «اکل» به غیبت از این‌روست که به‌هنگام غیبت، شخصیت غیبت‌شونده مخدوش می‌گردد (مصطفوی، ۱۱۴/۱). در فضای قرآنی، لغت «اکل» صرفاً در خوردن خلاصه نشده است و دامنه معنایی آن هرگونه تصرف را شامل می‌شود؛ خواه این تصرف، خوردنی باشد: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا» (البقره، ۱۶۸) خواه هرگونه دخل و تصرف دیگر: «وَتَأْكُلُونَ التُّرَاثَ أَكْلًا لَمًّا» (الفجر، ۱۹) نیز «اکل» به بخشیدن و انفاق مال تعبیر شده است زیرا به‌گفته راغب، اساسی‌ترین تصرفی که تحقق آن وجود مال را می‌طلبد، «اکل» است (راغب‌اصفهانی، ۱۸۰/۱). از آنجا که در قرآن کریم و منابع اسلامی، به موازات تاکید بر اصل تحقق عدالت اجتماعی و نقش آن در حیات سالم و رسیدن انسان به کمال، بر بهره‌گیری صحیح از اموال،

به عنوان وسیله‌ای برای رسیدن به هدف، تاکید شده است، از این روی حرکت‌های ناسالم اقتصادی، اجحاف‌ها و برخوردهای ظالمانه و دغل‌کارانه، رشوه، ربا و در یک کلام (اکل مال به باطل) به معنای عام و وسیع آن، سبب هلاکت و نابودی مردم و از هم‌گسستگی جامعه اسلامی می‌گردد، لذا در تقابل با مفهوم «انفاق» جای داده می‌شود.

بی‌شک قرار گرفتن واژه «اکل» در بخش واژگان هم‌حوزه تقابلی انفاق، نیازمند اقامه دلیل است. مؤلفه‌های معنایی این مفهوم از اصلی‌ترین قرینه‌ها، به‌شمار می‌آید. طبق مفهوم‌شناسی این واژه، می‌توان مؤلفه [+ جریان / حرکت] را در آن تشخیص داد. وجود این مؤلفه، حضور مفهوم اکل را در حوزه معنایی انفاق موجه می‌سازد. وانگهی قید «باطل» مفهوم مذکور را در رابطه‌ای تقابلی با مفهوم انفاق قرار می‌دهد؛ توضیح اینکه آزادسازی نادرست ثروت و جاری کردن ناصحیح آن، فرقی با عدم انفاق سرمایه و تبعات ناگوار آن ندارد.

قرینه دوم اشتراک در متعلقات است؛ تقابل ساختار و محتوا در عبارات «الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ...» (البقره، ۲۶۲) و «وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ...» (البقره، ۱۸۸) و «وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَى أَمْوَالِكُمْ...» (النساء، ۲)، فرضیه رابطه تقابلی «اکل» را برجسته می‌سازد. طبق این عبارات، کلمه «أموال» مفعول افعال انفاق و اکل هستند. با این تفاوت که در عبارت اول، اموال طی مؤلفه معنایی انفاق، در مسیری صحیح به جریان می‌افتند و حرکت می‌کنند. اما در عبارت دوم و سوم، و با توجه به مؤلفه معنایی اکل، مال و ثروت به‌خاطر اکل باطل و ناصواب، از حرکت باز می‌ماند و راکد می‌شود. نیز مجاورت این مفهوم با مفهوم انفاق «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْأَخْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ» (التوبه، ۳۴) «ای اهل ایمان! یقیناً بسیاری از عالمان یهود و راهبان، اموال مردم را به باطل [و به صورتی نامشروع] می‌خورند و همواره [مردم را] از راه خدا باز می‌دارند؛ و کسانی را که طلا و نقره می‌اندوزند و آن را در راه خدا هزینه نمی‌کنند، به عذاب دردناکی مژده ده»، از دیگر قرائنی است که این واژه را جزء واژگان هم‌نشین خوشه تقابلی انفاق قرار می‌دهد.

در این آیه مفهوم «أكل باطل» که در همنشینی با متعلق «انفاق» یعنی واژه «أموال» آمده است، به رباخواری و هرگونه معامله حرام و فاسدی اشاره دارد که از آن به «اکل باطل» تعبیر شده است. زیرا اکل ناصواب مانع از جریان پول و سرمایه در اجتماع می‌شود و راکدشدن آن مضرات سنگینی بر پیکره اقتصاد فردی و اجتماعی وارد می‌سازد. به بیان دیگر سبب تورم و فقر و در مضیقه قرار گرفتن قشرهای متوسط و ضعیف می‌گردد و فاصله‌های طبقاتی زیاد می‌شود و آرامش و امنیت از جامعه رخت برمی‌بندد. از این رو کلام مجید با صراحت و روشنی آن را نهی و مذمت کرده است.

روشن است که خوردن، فی نفسه، هیچ خصوصیت سلبی ندارد اما کاربست تعبیر «أكل» در همنشینی با انفاق، بدان جهت آمده است که خوردن مهم‌ترین نیاز انسان و برجسته‌ترین انگیزه او برای جمع‌آوری مال، و سریع‌ترین عمل در انتفاع و اضرار به بدن است؛ بنابراین وقتی خوردن ماکول باطل نهی شده باشد، به طریق اولی کسب چنین مالی مورد مذمت خواهد بود، به‌ویژه اگر کسب چنین مالی از ناحیه کسانی صورت پذیرد که خود را مربی امت و مصلح اجتماع می‌خوانند.

شایسته ذکر اینکه واژه «کنز» نیز در آیه فوق، از دیگر مفاهیمی به‌شمار می‌آید که طبق رابطه‌ای تقابلی در مجاورت مفهوم انفاق استعمال شده است.

راغب (۸۵/۴) در مفردات می‌گوید: کلمه «کنز» به معنای روی هم نهادن مال و نگهداری آن است و در اصل از کنز خرما گرفته شده و «زمنُ الْکَنْازِ»، آن فصلی است که در آن خرما ذخیره می‌شود، و «ناقه کناز» آن شتری است که گوشت بدنش روی هم انباشته شده؛ به عبارت ساده‌تر چاق باشد، و «الکَنِيز» خرمایی را گویند که در زنبیل برای زمستان ذخیره کنند، و «یکنزون» در جمله «وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ» به معنای انباشتن و ذخیره کردن است.

بر اساس آنچه گفته آمد در همه موارد استعمال این کلمه، یک معنا نهفته است؛ و آن نگهداری و ذخیره مال و خودداری از اینکه در میان مردم جریان پیدا کند و زیادت‌ر شود، و انتفاع از آن عمومی‌تر گردد، یکی از آن با دادنش منتفع شود، و دیگری با گرفتن آن و سومی با

عمل کردن روی آن. گفتنی است عمل کنز و ذخیره کردن مال، در سابق به صورت دفینه کردن آن صورت می‌گرفته چون بانک و مخازن عمومی در کار نبود، آدمی ناگزیر برای آنکه سوءقصدی به آن نشود، مال را در زمین دفن می‌کرد (طباطبایی، ۳۳۴/۹).

همان‌طور که از کلام مجید برمی‌آید اتفاق در راه خدا عبارتست از آن انفاقی که قوام دین بر آن است، مانند حقوق مالی واجبی که دین آن را به منظور تحکیم اساس اجتماع تشریع کرده است، و همچنین آن شؤون اجتماعی مسلمان که با ترک و بی‌توجهی به آن شیرازة اجتماع از هم گسیخته می‌گردد، و نیز پس اگر با وجود احتیاج اجتماع به هزینه درباره‌ی حوایج ضروریش، کسی سرمایه و نقدینه را احتکار و حبس کند، از کسانی است که در راه خدا اتفاق نکرده و باید منتظر عذابی دردناک باشد، چون او خود را بر خدایش مقدم داشته، و احتیاج موهوم و احتمالی خود و فرزندانش را بر احتیاج قطعی و ضروری اجتماع دینی برتری داده است (همان، ۳۳۵/۹).

دو مفهوم اکل باطل و کنز در پرتو هم‌نشینی با اتفاق، دو رفتار سلبی انسان‌ها را نسبت به این موضوع نشان می‌دهند که با مصرف نادرست سرمایه و احتکار آن، موجبات رکود ثروت و عدم جریان آن را سبب می‌شوند.

## ۴- نتایج مقاله

بررسی داده‌های قرآنی پژوهش حاضر، براین نکته تصریح دارد که:

۱. رابطه‌ی توافقی و تقابلی واژگان هم‌نشینی اتفاق بر پایه‌ی مؤلفه‌های معنایی، تشابه یا تقابل اهداف، و سیاق و اشتراک در تعلقات قابل تشخیص است.
۲. برای کاربری هر یک از واژگان هم‌نشینی اتفاق نظیر «احسان»، «اطعام»، «صدقه»، «الحاف»، «احفاء»، «اکل باطل»، «کنز»، «بخل» و «شح» می‌توان کارکرد مبالغه، یا تحلیل روان‌شناختی و تبیین جهان‌بینی متصور شد.
۳. براساس هم‌نشینی واژگان فوق، احسان و یا بخل و شح انسان‌ها به ترتیب سبب

رهاسازی سرمایه و یا رکود آن می‌شود. در پرتو احسان، اشکال متعددی از انفاق نظیر اطعام و صدقه محقق شود. و در پرتو بخل و شحّ، اکل باطل و کنز به عنوان دو رفتار سلبی در تقابل با انفاق قرار می‌گیرند.

۴. قرآن کریم با کاربرست دو مفهوم الحاف و احفاء به دو نوع رفتار متفاوت از سوی انسان‌های نیازمند انفاق، اشاره کرده است.

۵. کشف و تبیین روابط مفهومی میان واژگان توافقی و تقابلی هم‌نشین انفاق با این مفهوم، شاهدی بر نفی کاربرست اتفاقی واژگان در قرآن کریم و عدم ارتباط موضوعی میان آن‌ها به شمار می‌آید.

## کتابشناسی

۱. قرآن کریم، ترجمه انصاریان
۲. ابن‌درید، محمد بن حسن، *جمهره اللغة*، دارالعلم للملایین، بیروت، ۱۹۸۸م.
۳. ابن‌عاشور، محمد الطاهر، *التحریر والتنویر*، الدارالتونسیه للنشر، چاپ‌دهم، تونس، ۱۹۸۴م.
۴. ابن‌عقیل، عبدالله بن عبدالرحمن، شرح ابن‌عقیل، تحقیق محمد محیی‌الدین عبدالحمید، دارمصر للطباعة، القاهرة، ۱۹۸۰م.
۵. ابن‌فارس، احمد، *مقاییس اللغة*، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، مکتب الأعلام الإسلامی، قم، ۱۴۰۴ق.
۶. ابن‌منظور، محمد بن مکرم، *لسان العرب*، دارصادر، بیروت، چاپ‌سوم، ۱۴۱۴ق.
۷. ابوحیان، محمد بن یوسف، *البحر المحیط*، تحقیق احمد عبدالجواد، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۳ق.
۸. ازهری، محمد بن احمد، *تهذیب اللغة*، دارإحياء التراث العربی، بیروت، ۱۴۲۱ق.
۹. ایزوتسو، توشیهیکو، *خدا و انسان در قرآن*، ترجمه احمد آرام، شرکت سهامی انتشار، تهران، چاپ‌نهم، ۱۳۹۳ش.
۱۰. بی‌یورش، مانفرد، *زبان‌شناسی جدید*، ترجمه محمدرضا باطنی، نشر آگاه، تهران، ۱۳۷۰ش.
۱۱. بالمر، فرانک، *نگاهی تازه به معناشناسی*، ترجمه کورش صفوی، نشر مرکز، تهران، ۱۳۶۶ش.
۱۲. بیازه، زان، *ساختارگرایی*، ترجمه رضا علی‌اکبرپور، کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، تهران، ۱۳۸۴ش.
۱۳. راغب‌اصفهان‌ی، ابوالقاسم، *المفردات فی غریب القرآن*، ترجمه غلام‌رضا خسروی حسینی، مرتضوی، تهران، چاپ‌دوم، ۱۳۷۴ش.
۱۴. روبینز، رابرت هنری، *تاریخ مختصر زبان‌شناسی*، ترجمه علی‌محمد حق‌شناس، نشر مرکز، تهران، چاپ‌دهم، ۱۳۹۰ش.
۱۵. شریفی، صالحه، *میدان معنایی «ابتلا» در قرآن*، مرکز بین‌المللی ترجمه و نشر المصطفی، قم، ۱۳۹۴ش.
۱۶. شعیری، حمیدرضا، *مبانی معناشناسی نوین*، انتشارات سمت، تهران، ۱۳۸۱ش.
۱۷. شفیع‌زاده، مرضیه و پروین بهارزاده و فتحیه فتاحی‌زاده، «معناشناسی کلمه در قرآن کریم با تأکید بر روابط همنشینی وجانشینی»، *نشریه پژوهش‌های قرآن و حدیث*، سال چهل و هفتم، ش ۱، ۱۳۹۳ش، صص ۹۹-۱۳۰.
۱۸. صالح، بهجت عبدالواحد، *الإعراب المفصل لکتاب الله المرتل*، دارالفکر، الأردن، چاپ‌دوم، ۱۹۹۸م.
۱۹. صفوی، کورش، *فرهنگ توصیفی معنی‌شناسی*، نشر فرهنگ معاصر، تهران، ۱۳۸۴ش.
۲۰. عزیزی‌برقویی، ابوالفتح، *اتفاق در قرآن کریم*، انتشارات دانشگاه امام صادق (ع)، تهران، ۱۳۹۲ش.
۲۱. عسکری، ابوهلال، *الفروق اللغویه*، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه، قم، چاپ‌ششم، ۱۴۳۳ق.
۲۲. طباطبایی، سیدمحمدحسین، *تفسیر المیزان*، ترجمه سیدمحمدباقر موسوی همدانی، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه، قم، چاپ‌پنجم، ۱۳۷۴ش.

۲۳. قرشی، علی‌اکبر، قاموس قرآن، دارالکتب الإسلامیه، تهران، چاپ ششم، ۱۳۷۱ ش.
۲۴. کالر، جان‌اتان، فردینان دوسوسور، ترجمه کورش صفوی، نشر هرمس، تهران، چاپ دوم، ۱۳۸۶ ش.
۲۵. گیرتس، دیرک، نظریه‌های معناشناسی واژگانی، ترجمه شر کورش صفوی، نشر علمی، تهران، ۱۳۹۳ ش.
۲۶. لاینز، جان، درآمدی بر معناشناسی زبان، ترجمه کورش صفوی، نشر علمی، تهران، ۱۳۹۱ ش.
۲۷. مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، مرکز نشر آثار علامه مصطفوی، تهران، ۱۴۳۰ ق.
۲۸. مکارم‌شیرازی، ناصر و دیگران، تفسیر نمونه، دارالکتب الإسلامیه، تهران، ۱۳۷۴ ش.



